

پیدایش بلشویزم

حضرت ولی امرالله

ترجمه شده



پیدایش بلشویزم

بلشویزم که از میان آتش جنگ بی نتیجه برخاست تاج و تخت تزارها را متزلزل کرده و اساس آنرا از بن بر انداخت . نیکلاویچ الکساندر دوم که حضرت بهاءالله در لوح خویش او را چنین مورد امر قرار دادند : ”قم ... ثم ادع الامم الی الله“ و سه بار مورد انذار واقع شد ”ایاک ان یحبک هویک عن التوجه الی ربک“ ”ایاک ان تبدل هذا المقام العظیم“ ”ایاک ان یمنعک الملک عن المملک“ اگر چه آخرین پادشاه کشور خود نبود و لکن سیاست انحطاطی را شروع نمود که برای خود و دودمانش مشئوم بود.

در ایام اخیر سلطنتش سیاستی پیش گرفته که باعث هرج و مرج و انقلاب عظیمی گردیده که منجر به پیدایش فرقه نیلایزم Nihilism گردیده و این عقیده همچنان که توسعه میافت یک دوره تروریزم شدید و بی سابقه بوجود آورد و بالاخره چندین بار نسبت بشخص او سوء قصد نموده تا عاقبت الامر مقتولش ساختند . سیاست جانشین او الکساندر سوم بر مدار جلوگیری شدید و خصومت نسبت بهواخواهان فرقه جدید و آزادیخواهان بود . استبداد بیحد و سخت گیری شدید نسبت بامور دیناتی در زمان نیکلای دوم آخرین تزار روسیه بمنتهای درجه رسید . زیرا نیکلا از نصایح شخصی متابعت میکرد که مظهر کوتاه فکری و استبداد صرف بود . در آن موقع دوائر حکومتی بکلی فاسد و جنگ خارجی اثرات بسیار ناگوار خود را بخشیده و بر عدم رضایت عمومی توده اعم از دانشمندان و دهقانان افزوده و این نارضایتی تا چندی مکث بود تا بر اثر شکستهای نظامی با شدت هر چه تمامتر نمایان گردیده و بالاخره در موقع جنگ عمومی بصورت انقلابی در آمد که از حیث اعتراض بر مبادی و بر انداختن تاسیسات و غارت و ویرانی در تاریخ جدید کمتر نظیر آن دیده شده است.

زلزله شدیدی بنیان آن کشور را تکان داده نور دیانت تاریک و تشکیلات مذاهب مختلفه از میان بر افتاد و دیانت رسمی ممنوع الحقوق و مظلوم و ملغی گردید . امپراطوری وسیع روسیه تجزیه شد. توده رنجبر فاتح و جنگجو دانشمندان را تبعید و اشراف را قتل و غارت کردند . جنگ داخلی و ناخوشی ملتی را که در چنگال مشقت و یاس گرفتار بود از پا در آورد و بالاخره شخص اول مملکت با همسر و خانواده اش در گرداب این اغتشاش غرق و معدوم شدند.

این عذاب که با بدبختیهای گوناگون بر امپراطوری تزارها وارد آمد عاقبت الامر منجر بسقوط قیصر پادشاه مقتدر آلمان و وارث امپراطوری شهر مقدس روم گردید . این مصیبت بنیان امپراطوری آلمان را که بر خرابه های سلسله ناپلئونی بنیاد شده بود از هم پاشید و بر اساس سلطنت دوگانه نیز ضربت مهلکی وارد ساخت.



TRANSLATION



AUDIO

تقریباً در نیم قرن پیش که حضرت بهاءالله با عبارتی رسا و صریح سقوط حقارت آمیز جانشین ناپلئون اول را پیشگوئی فرموده بود در کتاب اقدس به قیصر ویلهلم اول که بلقب فاتح ملقب شده بود بهمان قسم انداز فرموده و در ضمن خطاب به شاطی نهرن با عبارتی صریح و روشن حینیی که از پایتخت امپراطوری جدید الاتحاد بلند خواهد شد نبوت فرمود.

حضرت بهاءالله بوی چنین خطاب فرمود:

”اذکر من (ناپلئون) کان اعظم منک شانا و اکبر منک مقاما ... یا ملک تفکر فیه و فی امثالک الذین سخرُوا البلاد و حکموا علی العباد .“ و باز میفرماید:

”یا شواطی نهر الرین قد رایناک مغطاة بالدماء بما سل علیک سیوف الجزأ و لک مرة اخرى و نسمع حنین البرلین و لو انها الیوم علی عز مبین .“

نسبت بان پادشاه که در ایام پیری دو مرتبه از طرف هواخواهان سوسیالیزم مورد سوء قصد واقع شد و پسرش فردریک سوم که در مدت سه ماه سلطنت خود گرفتار مرض مهلکی بود و بالاخره ویلهلم دوم نوه او که پادشاهی خودرای و خود پسند و اضمحلال امپراطوری خود را باعث شد ثقل تمام مسئولیتهای ناشی از آن اندازات بدانها متوجه گردید.

ویلهلم اول نخستین امپراطور آلمان و هفتمین پادشاه پروس که تمام مدت حیاتش تا موقعی که بتخت سلطنت نشست در قشون صرف شده بود یک پادشاه نظامی و خود سری بود که با افکار قدیمه پرورش یافته بکمک وزیر اعظم خود که حقایکی از نوابغ عصر خود بشمار میرفت سیاستی را شروع کرد که نه تنها برای پروس بلکه برای تمام دنیا عصر جدیدی بوجود آورد این سیاست با مراقبت بی نظیری دنبال و بواسطه تدابیر قاهره که برای حفظ و بقای آن اتخاذ و جنگهای که برای تحقق آن برپا و تشکیلاتی که برای تجلیل و تحکیم اساس آن صورت گرفت و آنهمه عواقب شوم را برای قاره اروپا باعث شد تکمیل گردید.

ویلهلم دوم که فطرة مستبد و در سیاست بی تجربه و در امور نظامی طرفدار حمله و در دیانت نادرست بود خود را حامی صلح و سلام اروپا معرفی نمود ولی عملاً اصرار در مشت آهنین و زره براق داشت این شخص بی بصیرت جاه طلب که خود را مسئول امور نمیدانست و عاقبت اندیشی نداشت اولین کاری که کرد عزل وزیر با تدبیر و موسس حقیقی امپراطوری خویش بود که حضرت بهاءالله بصیرت و زیرکی او را ستوده و بر یخردی و حق ناشناسی شخص امپراطور نیز حضرت عبدالهأ شهادت داده اند. در حقیقت جنگ در کشور او مانند مذهبی بشمار میرفت و با عملیات وسیعه گوناگونی که بعمل آورد راه را برای آن مصیبت نهائی که منتهی بسرنگون شدن تخت و تاج او و دودمانش گردید تمهید کرد . چون جنگ در گرفت و قوت قشون او بر نیروی حریفان بصورت ظاهر غالب آمد و خبر فتوحات وی در اطراف و انکاف منتشر و صیت ظفر و نصرتش حتی بلیران رسید زمزمه هائی برخاست و عبارات کتاب اقدس که بطور صریح بدبختیهای پایتخت آلمان را پیشگوئی کرده بود مورد استهزاء قرار گرفت که بغتة شکستهای سریعی دامنگیر وی شده شورش و انقلابی برپا شد که ویلهلم دوم قشون خود را رها کرده و با منتهای مذلت به هلند فرار نمود ولیعهد دنبال او شتافت شاهزادگان آلمان نیز مستعفی و دوره هرج و مرج فرا رسید برق کمونیستی برفراز پایتخت باهتزاز در آمد و آنجا را مرکز اغتشاش و جنگ داخلی قرار داد قیصر آلمان استعفا نامه خود را امضاً کرد و قانون ویمار (Weimar) حکومت

جمهوری را برقرار ساخت و آن کاخ عظیم که با سیاست خونریزی و سلاح برپا شده بود با خاک یکسان گردید بدینطریق تمام مساعی مبذوله که به وسیله وضع قوانین داخلی و جنگهای خارجی از زمان سلطنت ویلهلم اول با کمال دقت بموقع اجرا گذارده شده بی نتیجه ماند "حنین برلین" که بر اثر مقررات عهد نامه شدید و طاقت فرسا بمنتهای درجه عذاب رسیده بود بلند شد حینی که با فریادهای شعف و فیروزی که نیم قرن پیش در طالار آئینه قصر ورسای طنین انداز بود منافات کلی داشت.

پادشاه هابسبورگ (Hapsburg) که وارث تاریخ پر افتخار چندین قرن بود در همان اوقات سرنگون شد وی فرانسوا ژوزف بود که حضرت بهاءالله در کتاب اقدس بعلت قصور در ادای وظیفه راجع بتحقیق امرش او را سرزنش فرموده تا چه رسد بدرک حضور آنحضرت که در ضمن مسافرت وی باراضی مقدسه باسانی برای او میسر بوده است. آنحضرت عتابا پیادشاه زائر اراضی مقدسه چنین فرموده است:

"مررت و ما سئلت عنه ... کما معک فی کل الاحوال و وجدناک متمسکا بالفرع غافلا عن الاصل ... افتح البصر لتنظر هذا المنظر الکریم و تعرف من تدعوه فی الیالی و الایام و ترى النور المشرق من هذا الافق اللبیع".

سلسله هابسبورگ که تقریباً مدت پنج قرن لقب امپراطوری در آن موروثی بود از زمانیکه بیانات فوق نازل شد بر اثر عوامل انقراض داخلی و افشاندن تخمهای جنگ خارجی مورد تهدید قرار گرفته تا عاقبت الامر بر اثر آن دو عامل از پای درآمد. فرانسوا ژوزف امپراطور اطریش و پادشاه هنگری که پادشاه مرتجع بود اعمال مذمومه قبل را تجدید کرده از حقوق اتباع خارجه اغماض و چنان تمرکزی بدارات دولتی داد که عاقبت بحال امپراطوری مضر واقع شد. آن فجایع مکرره سلطنت او را تاریک کرد. برادرش ماکسی میلان (Maximilian) در مکزیک هدف تیر واقع شد. ردلف (Rudolph) ولیعهدش بواسطه یک واقعه خلاف عفتی هلاک شد. ملکه در ژنو مقتول گردید. آرشیدوک فرانسوا فردیناند و همسرش در سراجو (Serajevo) بقتل رسیدند و در نتیجه آتش جنگی شعله ور شد که خود امپراطور در بین آن از میان رفت. بدینطریق سلطنتی که از حیث بدبختی و بلایای وارده بر ملتش نظیر نداشت بانتهای رسید.